
رابطه بین تعارض‌های زناشویی با طلاق عاطفی زنان مراجعه‌کننده به دادگاه- های شرق تهران سال ۱۳۹۰

سوری صفائی راد^۱، دکتر افسانه وارسته‌فر^۲

چکیده: موضوع پژوهش «شناخت رابطه بین تعارض زناشویی با طلاق عاطفی» و هدف آن شناخت این رابطه است. برای نیل به هدف‌های موردنظر یک فرضیه اصلی مطرح شد که دارای فرضیه‌های فرعی است و تأثیر متغیر مستقل (تعارض زناشویی) بر روی متغیر وابسته (طلاق عاطفی) را می‌سنجد.

جامعه نمونه این پژوهش ۱۷۳ نفر از زنان مراجعه‌کننده به دادگاه خانواده شرق تهران در سال ۱۳۹۰ است که به روش نمونه‌گیری تصادفی ساده در دسترس انتخاب شده‌اند. در این پژوهش برای تجزیه و تحلیل آماری از شاخص‌های آماری توصیفی و آماری استنباطی و نرم‌افزار SPSS استفاده شده است.

روش تحقیق، کتابخانه‌ای و میدانی است و به این منظور دو پرسشنامه محقق ساخته تعارض زناشویی و طلاق عاطفی تنظیم و بین نمونه آماری توزیع شد.

پس از تجزیه و تحلیل داده‌های پژوهش، نتایج به‌دست آمده در مورد تعارض زناشویی به‌طور کلی ۹۰۹۹ درصد طلاق عاطفی را پیش‌بینی می‌کند و سهم هر یک از مؤلفه‌های طلاق عاطفی عبارتند از:

۶۰۶۰ درصد کاهش همکاری

۱۷۰۵۷ درصد کاهش رابطه جنسی

۲۳۰۰۴ درصد افزایش واکنش‌های هیجانی

۵۰۳۳ درصد افزایش جلب حمایت فرزند

۵۰۸۱ درصد کاهش رابطه فردی با خویشاوندان خود

۴۰۸۱ درصد کاهش رابطه خانوادگی با خویشاوندان همسر

۱۴۰۲۹ درصد جدا کردن امور مالی و فردی کردن سرمایه

تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۳/۸

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۲/۲۰

کلید واژه‌ها: تعارض‌های زناشویی، طلاق عاطفی

۱. دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن، دانشکده علوم اجتماعی، گروه پژوهش علوم اجتماعی، رودهن، ایران.

Nilofar.safa@yahoo.com

۲. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رودهن، دانشکده علوم اجتماعی، رودهن، ایران.

مقدمه

تزلزل و سستی بنیاد خانواده و کاهش عاطفه و محبت در میان افراد از جمله پیامدهای جامعه متمدن و صنعتی امروز است، اما از آنجائی که خانواده سنگ بنای اجتماع محسوب می‌شود، پدیده طلاق به‌عنوان مسأله ای اجتماعی، از یک گرفتاری خصوصی به مسأله ای عام در ساخت اجتماعی تبدیل می‌شود که فراوانی غیرمتعارف آن به توجه جدی نیاز دارد.

دکتر شیوا دولت آبادی، روانشناس در گفت‌وگو با ایسنا انتخاب اشتباهی را که مبنای درست و پایداری ندارد، را یکی از دلایل وقوع طلاق در ۵ سال اول زندگی مشترک می‌داند و می‌گوید: بیش از فکر کردن به علت وقوع طلاق باید فهمید که آیا این ازدواج براساس مبانی مادی، سودجویانه و ظاهری بوده است یا خیر؟ وی اوج طلاق‌ها را در سه سال اول زندگی و بیش‌ترین آن‌ها را در ۵ سال اول می‌داند و بیان می‌کند: زمانی که زندگی شکل ظاهری و نمادین خود را در قالب مراسم عروسی و نشست و برخاستهای اولیه، طی کرد و شکل جدی آن آغاز شد، اختلاف نظر، سلیقه و افق‌ها به مرور زمان خود را نشان می‌دهد و می‌تواند زودتر از سال و حتی در ماه‌های اول زندگی منجر به طلاق شود.

این روان‌شناس خاطر نشان می‌کند: گاهی اوقات زوج‌ها به علت جدی بودن پیوند و هزینه‌های عاطفی و مادی شکل‌دهنده زندگی زناشویی برای حفظ این پیوند تلاش می‌کنند، این تلاش و در کنار آن ترس از آبروریزی و انتظاری که جامعه از آنها دارد، مانع وقوع طلاق می‌شود. به گزارش ایسنا، کارشناسان بر این باورند که فرآیند طلاق هفت مرحله اختلافات جزئی، تکرار و جدی شدن آنها، جدایی یا بی‌میلی یکی از زوج‌ها، قهرهای طولانی و تکرار آن، خستگی زوج‌ها از این قهرها و طلاق عاطفی و در نهایت طلاق قانونی را طی می‌کند. زنگ خطر در مرحله طلاق عاطفی بسیار مشهود است، چرا که زوج‌ها فقط زیر یک سقف زندگی می‌کنند، ارتباطات بین آنها یا کاملاً قطع شده یا بدون میل و رضایت است، به این پدیده طلاق خاموش نیز گفته می‌شود.

تفاوت مهمی میان رضایت معنوی و تعهد وجود دارد. در یک ازدواج ناموفق همسران علاقه کمی به یکدیگر دارند، آنها به دلیل الزامات اخلاقی، نگرانی در مورد کودکان یا ترس از تنهایی و مسائل و پیامدهای اقتصادی به زندگی خود ادامه می‌دهند و علی‌رغم رضایت‌مندی کم، رابطه را حفظ می‌کنند.

جامعه‌شناسانی که تقسیم کار در بین زنان و مردان می‌پذیرند معتقدند که نقش اقتصادی

مرد، زن را وابسته می‌کند، خصوصاً در صورت شکست در ازدواج، جدایی برای زنی که درآمد ندارد شوم و بدفرجام است لذا تسلیم می‌شود، حتی اگر در ازدواج خوشبخت نباشد. بنابراین یکی از عوامل اختلاف‌ها و درگیری‌های خانوادگی در جامعه کنونی یأس و ناامیدی از برآورده شدن انتظاراتی است که فرد از طرف مقابل دارد. چه بسیار وعده و وعیدهایی که در اوایل آشنایی ردوبدل می‌شود و پس از ازدواج بسیاری از آنها به دست فراموشی سپرده می‌شوند. هنگامی که دختر و پسر نیاز به هم زبان پیدا می‌کنند و کسی را جز جنس مخالف خود در نظر نمی‌گیرند، به شدت به هم وابسته می‌شوند، نزد هم احساس امنیت و آسایش می‌کنند و با نادیده گرفتن بسیاری از حقیقت‌های زندگی، فقط خواهان رسیدن به هم هستند، در حالی که ممکن است هیچ یک مفهوم اصلی ازدواج، خانواده و بچه‌دار شدن را ندانند و پس از چندی زندگی تلخی را تجربه کنند. برخی از افراد نیز به دلیل موقعیت اجتماعی طرف مقابل، ترحم، ثروت، زیبایی، قیافه و ... ازدواج می‌کنند که زندگی این گونه افراد از پای بست ویران و بی‌ثبات است.

بیان مسأله

اکثر جوامع کنونی با مشکلات و معضلات اجتماعی گوناگونی دست به گریبانند که حیات جوامع بشری را تهدید می‌کند. از دیدگاه جامعه‌شناسان، آسیب اجتماعی شرایط یا وضعیتی است که جامعه آنها را خطری برای راه و رسم زندگی می‌داند و ناگزیر در صدد رفع یا تعدیل آنها برمی‌آید. از نظر رابرت مرتن وقتی میان معیارها و واقعیات اجتماعی فاصله و اختلاف به وجود می‌آید، مشکلات اجتماعی ایجاد می‌شوند و در نهایت اعضای جامعه در برابر چنین وضعیتی واکنش نشان می‌دهند. این واکنش بر طبق اصول جامعه‌شناختی، عمدتاً تحت تأثیر ساخت جامعه، نهادها و ارزش‌های آن است. از نظر میلز^۱ مطرح کردن موضوعی مانند طلاق به عنوان مسئله اجتماعی مستلزم تبدیل شدن آن از گرفتاری‌های خصوصی به مسائل عام ساخت اجتماعی است، زیرا گرفتاری‌های خصوصی ناشی از شخصیت فردند و رابطه نزدیکی با آن دارند، اما مسائل اجتماعی اموری هستند که از سویی بر شرایط خاص و زندگی خصوصی افراد حاکم اند و از سوی دیگر به شرایط و سازمان جامعه و چگونگی ساخت وسیع اجتماعی وابسته اند. در واقع وقتی مردم احساس کنند که ارزش‌های اجتماعی آنها نادیده می‌ماند و یا

1. Mills

تهدید می‌شود و بین مطلوب اجتماعی و واقعیات اجتماعی اختلاف وجود دارد، بحران اجتماعی یا مسئله اجتماعی ایجاد می‌شود (مرتین، ۱۳۷۶). در یک نشست پژوهشی در تهران با عنوان «طلاق در ایران، بحران یا راه‌حل»، اعلام شد که سن طلاق در ایران پائین آمده و آمار طلاق در تهران سه برابر بقیه نقاط کشور است. برطبق آمار منتشره از سوی مرکز مطالعات و پژوهش‌های جمعیتی آسیا و اقیانوسیه و براساس آمارهای سال ۸۸ بیش‌ترین رخداد طلاق برای زنان در گروه سنی ۲۰ تا ۲۴ سال و برای مردان از سن ۲۵ تا ۲۹ سال بوده است و این نشان می‌دهد که پدیده طلاق کم کم به سوی جوان شدن حرکت می‌کند. این مرکز اعلام کرد که طلاق در کشور سیر صعودی دارد و طلاق پنهان یا عاطفی حداقل دو برابر آمار طلاق رسمی است. طلاق عاطفی نوع دیگری از طلاق و پدیده بسیار مهمی است که در هیچ کجا به ثبت نمی‌رسد. این نوع طلاق مربوط به خانواده‌هایی است که به دلایلی مانند سنت‌های حاکم بر خانواده یا باورهای نادرست و نگرش‌های منفی جامعه به زنان مطلقه، ترس و نگرانی از تنهایی، از دست دادن فرزندان یا ناتوانی در تأمین نیازهای زندگی تصمیم می‌گیرند که به اجبار با همسرشان زیر یک سقف زندگی کنند.

در چنین اوضاع نابسامانی، زن انزوا طلبی اختیار می‌کند و خود را شریک زندگی نمی‌داند و تنها به دلیل شرایط اجتماعی، خانوادگی و فرهنگی به زندگی ادامه می‌دهد. بسیاری از زوجها با هم زندگی می‌کنند ولی از وجود و درون هم خبری ندارند. این قطع روابط عاطفی عوامل پنهان و ناگفته‌های بسیار دارد.

با توجه به آمارهای مختلفی که مسئولان ارائه داده‌اند، طلاق در جامعه ما روند رو به رشدی دارد، به نحوی که بین سال‌های ۷۹ تا ۸۴ آمار ازدواج رشدی معادل ۱۷ درصد و طلاق نیز رشدی برابر ۴۰ درصد داشته است. در نتیجه، این سؤال برای ما مطرح شد که آیا همسرانی که در حال حاضر با هم زندگی می‌کنند و قصد طلاق نیز ندارند، زندگی‌شان از کیفیت لازم و مطلوب برخوردار است؟ یعنی آیا دچار طلاق عاطفی در زندگی مشترک هستند و آیا عوامل جامعه‌شناختی و تعارض‌های زناشویی طولانی مدت تأثیری در طلاق عاطفی آنان دارد؟

نظریه‌ها

بحران ارزش‌ها

در جوامعی که در حال انتقال از وضع اجتماعی و اقتصادی خاص به وضع و شرایط دیگری

هستند، مشکلاتی پدید می‌آید که نتیجه تصادم نوگرایی و پایبندی به سنت‌های دیرین و تشدید جنگ بین نسل‌هاست. در این مرحله برزخی و حساس، عناصر اخلاقی و ارزش‌های اجتماعی بیش از هر چیز دیگر تغییر وضع و موضع می‌دهند. بسیاری از موضوعات بی‌ارزش دیروز، در محدوده عناصر نوین و مقبول امروزی پای می‌نهند و بسیاری از عناصر مطلوب اجتماعی از قلمرو ارزش‌های اجتماعی خارج می‌شوند. هر چه این تحول سریع تر باشد، تضاد و جابجایی ارزش‌ها چشمگیرتر خواهد بود. در چنین شرایطی نیروهای حاکم بر جامعه جای خود را به نیروهای تازه می‌سپارند و نظام ارزش‌های جامعه دستخوش آشوب می‌گردد، بازتاب این وضعیت را می‌توان در نظام ارزش‌های خانواده مشاهده کرد. ولی از آنجا که سرعت حرکت هر فرهنگ با حرکت اقتصادی و نوآوری‌های فناورانه یکسان نیست، نسل‌هایی که در معرض چنین تحولات اجتماعی سریعی قرار می‌گیرند، نمی‌توانند معیارهای همه پسندی برای وظیفه، فداکاری و ارزش‌های همانند آن داشته باشند، در این احوال کشمکش در درون خانواده ایجاد می‌شود و نابسامانی خانواده و طلاق افزایش می‌یابد (مساواتی، ۱۳۷۴: ۲۸۱).

به بیان دیگر در هنگامه بحران ارزش‌ها، ارزش‌های اساسی یک جامعه بر لذت‌طلبی^۱، تمتع آنی، مصلحت‌گرایی فردی، سودگرایی^۲، ماده‌گرایی^۳ و ابزار گرایی استوارند و انسان‌ها صرفاً به تمتع می‌اندیشند و فقط مصالح خویشتن را در نظر می‌گیرند و همه چیز در چارچوب امور مادی، ملموس و حتی جسمانی خلاصه می‌شود. ارتباطات انسانی نیز از این شرایط تأثیر می‌پذیرد. روابط انسان‌ها از بعد معنوی تهی می‌شود و صرفاً در راه التذاذ آنی است. این نوع روابط بسیار سست و آسیب‌پذیر و شکننده‌اند و به محض آنکه مصلحت دیگری روی نماید یا بر اثر مرور زمان یا عوامل دیگر، رابطه‌ها از درون تهی می‌شوند و به بهانه‌های مختلف می‌شکنند، در این شرایط روابط زناشویی نیز از این قاعده مستثنی نیست و آمار طلاق روز به روز افزایش خواهد یافت (ساروخانی، ۱۳۷۶: ۷).

بروس کوئن معتقد است، این یک واقعیت است که میزان طلاق در جوامع نوین زیاد شده است. این وضعیت بیشتر از جامعه و ارزش‌های متغیر ما سرچشمه می‌گیرد تا از گسیختگی و تباهی خانواده به عنوان یک نهاد اجتماعی. امروزه از انواع کارکردهای خانواده در گذشته کاسته شده است و زن و شوهر برای تأمین نیازمندی‌ها و خدمات خود به خانواده متکی نیستند و

1. Hedonism
2. Utilitarianism
3. Materialism

گسست پیوند زناشویی در جامعه ننگ نیست (کوئن، ۱۳۷۰: ۱۳۳).

از منظر پیتیریم سوروکین جوامع سه مرحله را طی می‌کنند:

۱. جامعه ایدئولوژیک^۱: در چنین جامعه‌ای اولویت با پدیده‌های مادی نیست، بلکه ستون جامعه را معنویت می‌سازد و توجه انسان‌ها به امور آسمانی است.

۲. جامعه معنوی مآب^۲: در این جامعه، ارزش‌های معنوی به‌طور رسمی وجود دارد، اما عمل نمی‌شود، زیرا در درون رسوخ نکرده است. انسان‌ها به ظاهر پدیده‌های معنوی اولویت می‌دهند و آن را مقدس می‌شمارند ولی در عمل و در رویارویی با واقعیت به آنچه گفته‌اند عمل نمی‌کنند، بین امور و مظاهر صوری^۳ و واقعی تفاوت پدید می‌آید. همچنان که بین گفتار و عمل و زبان و قلب انسان‌ها تفاوت ایجاد می‌شود.

۳. جامعه حسی: در این جامعه، تنها امور مادی، جسمانی و ملموس ارزشمند است. در اینجا کالاها و اشیا ارزش گذاری می‌شوند و بها و ارزش انسان‌ها به‌میزان دارایی‌های آنان تعیین می‌شود، انسانها از جوهر و ذات خود بیگانه می‌شوند، در این زمینه اجتماعی، طلاق افزایش می‌یابد، اخلاق انسانی سقوط می‌کند و امنیت در روابط انسانی کاهش می‌یابد. در این جامعه ازدواج دیگر پیوند مقدسی نیست، بلکه رابطه‌ای است مانند سایر روابط اجتماعی که می‌تواند به سادگی قطع شود (ساروخانی، ۱۳۷۶: ۱۴).

در واقع در این جامعه **فردگرایی مفرط**^۴ پیوندهای اجتماعی را متزلزل نموده است و آنچه برای جمع ضرورت دارد، در برابر منافع فردی خرد شمرده می‌شود. در حالی که حیات جمع (اعم از خانواده یا جامعه) عامل حیات یک یک اعضا و افراد است (ساروخانی، ۱۳۷۲: ۶۷).

اودری^۵ کاهش پایبندی به ارزش‌های مذهبی و دینی را در افزایش طلاق مؤثر می‌داند و به نقش دین به عنوان عاملی در راه جلوگیری از طلاق اشاره می‌کند. به نظر او افرادی که ایمان مذهبی دارند، کمتر به طلاق روی می‌آورند تا آنانکه چنین ایمانی ندارند. با تضعیف ایمان و پایبندی‌های مذهبی در اکثر افراد و تغییر ارزش‌ها میزان طلاق در جامعه افزایش می‌یابد. (اودری، ۱۹۷۱: ۴۵۶).

1. Ideological

2. Idealistic

3. Formalistic

4. Rugged Individualism

5. Udry

متأسفانه امروزه در کشورهای اسلامی نیز با تحولات اجتماعی و اقتصادی سده اخیر، ایمان مذهبی به سستی گراییده است و مردمان با نادیده گرفتن موانعی که از لحاظ شرعی برای افزایش طلاق وجود دارد، از اختیار خود سوءاستفاده کنند و آمار طلاق رو به فزونی است (عراقی، ۱۳۶۹: ۲۲).

مشکلات اقتصادی

به نظر کانگر^۱ دوره دشوار اقتصادی در جامعه نتایج زیانباری بر خانواده‌ها دارد، یکی از این نتایج، احتمال وقوع گسیختگی خانواده و بی‌سامانی آن است. محرومیت اقتصادی تعاملات مثبت زوج‌ها را کاهش می‌دهد و آنها را به سوی طلاق سوق می‌دهد. مشکلات اقتصادی در بین زوج‌هایی که منابع خانوادگی آنها برای بقای زندگی در سطح استاندارد مناسب نیست، زندگی زناشویی را بی‌ثبات می‌کند و مردان در این خانواده‌ها بیشتر تعامل منفی دارند.

کاهش درآمدها و تورم در ایران موجب افزایش تنش‌ها و ستیز در داخل خانواده شده است و علی‌رغم آنکه هنوز نگرش منفی به طلاق در جامعه وجود دارد، میزان آن رو به افزایش است. طلاق، نتیجه جامعه‌ای است که رابطه بهنجاری بین درآمد و هزینه برقرار نکرده است. از سویی نمایش تجمل در جامعه رواج می‌یابد و از سوی دیگر برنامه تعدیل اقتصادی ارائه می‌شود، این دوگانگی، شکافی بین مطالبات و امکانات به وجود می‌آورد و معضلات اقتصادی ناشی از آن منجر به افزایش طلاق می‌شود. به نظر می‌رسد برنامه تعدیل ساختاری از طریق تورم فزاینده و گسترش و تعمیق فقر، علاوه بر اینکه در کوتاه‌مدت، بر از هم گسیختگی و طلاق تأثیر می‌گذارد، در بلندمدت آثاری در نهاد خانواده برجای می‌گذارد که بسیار عمیق‌تر است و بیشتر مربوط به فرزندان می‌باشد (بابایی، ۱۳۸۰: ۱۶۳).

نظریه نظم خرد چلبی

یکی از نظریه‌هایی که در زمینه روابط خانوادگی از آن استفاده شده است، نظریه نظم خرد چلبی است. در این نظریه، چلبی به بررسی چهار مشکلی می‌پردازد که نظم اجتماعی در سطح خرد با آن مواجه است و از چهار نوع تعامل سخن می‌گوید که البته در بررسی روابط خانوادگی عمدتاً تعامل ارتباطی مدنظر است، زیرا در این نوع تعامل است که حق و تکلیف و عاطفه مبادله

1. Conger

می‌شوند (چلبی، ۱۳۷۵: ۱۸). از لحاظ تحلیلی نیز چلبی تعامل را دارای دو وجه عمده ابزاری و اظهاری می‌داند (همان: ۱۷)، که روابط خانوادگی از مصادیق رابطه اظهاری محسوب می‌شود (همان: ۲۵۱). در این قسمت ابتدا به تعریف رابطه اظهاری می‌پردازیم و سپس نظریه نظم را توضیح می‌دهیم.

برخلاف رابطه ابزاری که خود هدف نیست و تنها وسیله‌ای برای رد و بدل کردن چیزی یا کسب هدفی خاص محسوب می‌شود، سرد و از صمیمیت مبراست و از مصادیق تجربی آن می‌توان به روابط نقدی، مبادله‌ای و پیمانی اشاره کرد، رابطه اظهاری فی‌نفسه هدف است و نوعاً این گونه رابطه گرم و انتشاری است. در رابطه اظهاری نوعی صمیمیت، اعتماد و تعهد وجود دارد و کنش‌گران درگیر در رابطه، رفاه حال یکدیگر را در نظر می‌گیرند. در این نوع رابطه، نفع فردی تا حدودی از طریق پاداش جانشین، تأمین می‌شود. پاداش جانشین به‌عنوان یک پاداش روانی و ذهنی ارتباط مستقیمی با میزان دوستی و معاشرت پذیری طرفین درگیر رابطه دارد. یعنی هر قدر کنش‌گر الف کنش‌گر ب را بیش تر دوست داشته باشد، به همان میزان از کنش‌گر ب به‌عنوان پاداش جانشین، نفعی دریافت می‌کند. تعلق عاطفی و معاشرت پذیری اساس این نوع رابطه را تشکیل می‌دهند و روابط خویشاوندی، دوستی، همسایگی، آرمانی و انجمنی از مصادیق تجربی این نوع رابطه هستند (همان: ۲۵۱-۲۴۹).

اگر با تعریف چلبی از رابطه اظهاری، طلاق عاطفی را وضعیتی در نظر بگیریم که در آن، کمیت و کیفیت رابطه اظهاری همسران کاهش می‌یابد، می‌توان نظریه نظم خرد چلبی را نظریه‌ای مرتبط با مسئله طلاق عاطفی دانست. از دیدگاه چلبی، دو عنصر اساسی سازنده جامعه در سطح خرد، فرد و تعامل است. از لحاظ تحلیلی تعامل بالقوه دارای دو وجه عمده ابزاری و اظهاری است. در تعامل با وجه ابزاری، تعامل با دیگری برای کنش‌گر جنبه کاملاً ابزاری دارد. سنخ عالی چنین تعاملی، نوعی مبادله سرد است. چنین تعاملاتی معمولاً زیاد رخ می‌دهند، بیش‌تر خصلت تصادفی و مشروط دارند، و به تنهایی نمی‌توانند دوام بیاورند. اما آنچه افراد را به هم پیوند می‌دهد و باعث تکرار و دوام و متشکل شدن تعاملات می‌شود، بعد اظهاری تعامل است. در بعد اظهاری، تعامل فرد حایز ارزش درونی یا مصرفی است و به بیانی تعامل، هدف است نه وسیله. از طریق تعامل اظهاری، "ما" یا "اجتماع" یا "گروه اجتماعی" شکل می‌گیرد. یعنی سنگ بنای "ما" یا "اجتماع"، تعامل است مشروط بر اینکه تعامل جنبه اظهاری به خود بگیرد.

با تشکیل "ما" یا گروه می توان از انگاره های منظم و پایدار تعاملات صحبت کرد. بنابراین در سطح خرد به لحاظ تحلیلی دو عنصر "فرد" و "تعامل" و اثر ترکیبی آنها، یعنی "ما"، هر سه دست اندرکارند، که برای هر یک از این سه عنصر می توان چهار بعد، در چهارچوب "اجیل" پارسونز، مطرح کرد.

فرد از طریق نظام شخصیتی خود با جمع رابطه برقرار می کند؛ در قالب "اجیل" می توان چهار قطب برای شخصیت قابل شد: هوش (A)، ظرفیت (یا توانایی)، اجرا (G)، هویت - خود (L) و تعهد (I) (همان: ۱۷).

همچنین می توان چهار نوع عمده تعامل شامل روابط مبادله ای (A)، روابط قدرت (G)، روابط گفتمانی (L) و روابط ارتباطی (اجتماعی) (I) را از هم تمیز داد. در روابط مبادله ای، کالا و خدمات، در رابطه قدرت، دستورات، در روابط گفتمانی، اطلاعات و برداشت ها برای رسیدن به فهم و تفاهم، و در روابط اجتماعی، حق و تکلیف و عاطفه مبادله می شوند (همان: ۱۸).

برای "ما" نیز می توان در قالب اجیل چهار بعد قابل شد. بعد ابزاری (A) که در این بعد "ما" رابطه خود را با محیط خویش تنظیم می کند؛ بعد سیاسی (G) که در آن نقش رهبری در "ما" مطرح می شود؛ بعد فرهنگی (L) که در آن اطلاعات، انتقال آنها و یادگیری، نقش عمده دارد، و بعد اجتماعی (I) که بعد محوری «ما» است و تعاملات در آن صورت می گیرند (همان). با تشکیل "ما" می توان از نوعی نظم اجتماعی خرد سخن گفت که هم زمان در برگیرنده افراد، تعاملات و "ما" است، "ما"یی که خود از دو عنصر افراد و تعاملات تشکیل شده است. برای حفظ "ما" و بالطبع حفظ الگوهای تعاملی، نظم اجتماعی خرد حداقل در چهار بعد با چهار مشکل ماهوی مواجه است که "چهاره" نامیده می شوند:

۱. هم فکری مشترک (L)

۲. هم گامی مشترک (G)

۳. هم دلی مشترک (I)

۴. هم بختی مشترک (A) (همان: ۱۹).

اولین ضرورت برقراری رابطه از هر نوع، وجود نمادها و اطلاعات مشترک است، این ضرورت حتی در تعامل صرفاً ابزاری نیز پابرجاست. اما در روابط اظهاری، نوعی اطلاعات ارزشی و هنجاری مشترک نیز لازم است. بنابراین بدون حداقل مجموعه ای از نمادها، اطلاعات و ارزش

های مشترک، پایداری نسبی تعاملات و "ما" قابل تصور نیست. لذا یکی از مقتضیات نظم خرد، فراهم کردن هم فکری، درک مشترک و ارزشیابی مشترک نسبی است. در غیر این صورت، یعنی اگر هم فکری مشترک در ابعاد فوق الذکر نباشد، در سه عنصر نظم، یعنی فرد، تعامل و "ما" اختلال ایجاد می شود، قابلیت یادگیری فرد کاهش می یابد، از ظرفیت اجرای فرد به طور مؤثر استفاده نمی شود و ذخیره نمادی شخص، منحصر به فرد و محدود باقی می ماند. نقشه های شناختی فرد اصلاح نمی شوند و تعمیم نمی پذیرند و به تبع اینها، فرد حداقل قدرت کنترل و انطباق با محیط را به طور مؤثر از دست می دهد. اینها پیامدهای اختلال در نظام شخصیتی است (همان).

در مورد عنصر تعامل نیز، تعاملات حداقل در بعد ارتباطی دچار اختلال می شوند و کارکرد خود را از دست می دهند. به دنبال آن "ما" نیز استعداد انطباقی خود با محیط خویش را از دست می دهد و به تدریج حریم فرهنگی آن مخدوش و کم رنگ می گردد و بالاخره در صورتی که حداقل نوعی هم ارزشی مشترک (اطلاعات ارزشی و هنجاری مشترک) وجود نداشته باشد، هر سه عنصر مزبور دچار اختلال می شوند. فرد احساس تعهد و تعلق به دیگران و "ما" را از دست می دهد، به تدریج دچار آنومی و از خود بیگانگی، یعنی نوعی سردرگمی، احساس جدایی و انزوا می شود. تعامل در بعد اظهاری نیز مختل می شود، به عبارتی روابط ارتباطی (اجتماعی) آسیب می بینند. حقوق و تکلیف در "ما" نیز مخدوش می شود. به بیان دیگر حق و تکلیف و پیوندهای اعضای "ما" با یکدیگر و با "ما" نامعلوم و مبهم می گردد (همان: ۲۰).

مشکل دوم در نظم خرد (G) مسئله هماهنگی مشترک است. عمدتاً به دلیل این که افراد هر یک در بعد ارگانیکی و ظرفیت اجرا (G) منحصر به فرد هستند، نظم اجتماعی نوعی سازش بیرونی را طلب می کند؛ علاوه بر این، گرچه در خلال جامعه پذیری فرض این است که همگی نیازهایشان هنجاری می شود، هر یک در فرآیند یادگیری و جامعه پذیری در محیط های مختلف، تجربه های منحصر به فرد کسب می کنند. بنابراین قابل تصور است که هر فردی خواسته های نسبتاً مختص به خود داشته باشد. در یک کلام، افراد ضمن اینکه نفع مشترک دارند، هم زمان به طور نسبی و بالقوه دارای منافع متضاد، به ویژه در موقعیت کمیابی، نیز هستند. بدین ترتیب برای جلوگیری از بالفعل شدن تضاد منافع و حاد شدن آن لازم است راه حلی پیدا شود، به طوری که افراد از طریق سازش بیرونی، عملاً به نوعی وحدت عمل و هم

گامی مشترک نایل آیند. بنابراین یکی از مسائل نظم خرد، ایجاد هم گامی مشترک است. بدیهی است در صورتی که مسئله هم گامی مشترک حل نشود، مصالح جمعی و بلند مدت تحت الشعاع مصالح فردی و کوتاه مدت قرار می گیرد و در نتیجه "ما" در ارتباط بیرونی، قدرت انطباقی خود را از دست می دهد و از لحاظ درونی، دچار مشکل انسجامی می شود (همان).

مسئله سوم نظم خرد (I) هم دلی متقابل و احساس تعلق مشترک است. در واقع بنیان اصلی "ما" احساس تعلق افراد به یکدیگر و به "ما" است. فقدان حداقل نوعی هم دلی و احساس تعلق مشترک یعنی نبود "ما" و اضمحلال "ما" به "من"ها، که در این صورت هر سه عنصر شخصیت، تعامل و "ما" همگی در وجه I دچار مشکل می شوند. اول این که فرد، تعهد و وابستگی عاطفی به دیگران و به خصوص "ما" را از دست می دهد. دوم این که تعامل اجتماعی معنی و مفهوم خود را از دست می دهد و سوم "ما" با از دست دادن بعد اجتماعی خود و هم زمان با از دست رفتن هویت جمعی افراد در بعد "ما"، تبدیل به نوعی تجمع می شود. به عبارت دیگر، هر سه عنصر به طرف قطب A میل می کنند. در واقع مرکز ثقل ما وجه I آن است. با میل پیدا کردن "ما" به A نابودی و محو "ما" نیز نزدیک می گردد (همان: ۲۰-۲۱).

آخرین مشکل ماهوی نظم اجتماعی در سطح خرد، هم بختی مشترک است. منظور از هم بختی مشترک، نفع و اقبال مشترک است. اساساً نفع مشترک ریشه در نیازهای عام و مشترک انسانی دارد، نیازهایی که تأمین آنها از طریق جمع و با مشارکت دیگران در جمع بیش تر ممکن است. منظور از اقبال مشترک (خطر مشترک) میزان نیاز متقابل افراد به تشریک مساعی فیزیکی است. در صورتی که مسئله هم بختی مشترک نظم حل نشود، سه عنصر شخصیت، تعامل و "ما" همگی عمدتاً در بعد A دچار ضعف و اختلال می شوند. در زمینه شخصیت، فرد پاسخ مؤثری به نیازهای خود دریافت نمی کند و از هرگونه مازاد تعاونی بی بهره می گردد، بازدهی هوش و ظرفیت اجرای وی نیز کاهش می یابد. در مورد عنصر تعامل، روابط مبادله ای در وهله اول دچار نقصان می شوند و بالاخره در مورد عنصر «ما»، قدرت انطباقی آن با محیط بیرونی و قدرت نظارتی و تنظیمی آن نسبت به محیط درونی هر دو کاهش می یابد. در صورت حل نشدن مسأله هم بختی مشترک، هر سه عنصر فرد، تعامل و "ما" از محور AL به سمت محور GI میل می نمایند. "ما" با میل کردن به طرف محور GI کوچک تر (از لحاظ عددی)، فشرده تر (از لحاظ هنجاری)، بسته تر (به لحاظ نوآوری و عضوگیری)، کم تحرک تر (به

لحاظ جابجایی افراد) و بالاخره خاص‌گراتر (به لحاظ گرایش ارزشی) می‌شود (همان: ۲۲-۲۱). با توجه به نظریه نظم خرد، اگر خانواده را اجتماعی کوچک و به بیانی در سطح خرد در نظر بگیریم، اگر مشکلی در هم‌فکری، هم‌گامی، هم‌دلی و هم‌بختی مشترک بین همسران ایجاد شود، این مشکل موجب اختلال در تعامل همسران خواهد شد و اختلال در بعد اظهاری تعامل همسران را می‌توان طلاق عاطفی خواند.

نظریه مثلث عشق استرنبرگ

رابرت استرنبرگ جوانب مختلف عشق را با مثلثی که دارای سه مؤلفه تعهد (جزء شناختی)، صمیمیت (جزء احساسی) و شور و اشتیاق (جزء انگیزشی) است، نشان می‌دهد. رابطه می‌تواند با هر یک از این سه مؤلفه آغاز و سپس با رشد دو مؤلفه دیگر به عشق تبدیل شود.

تعهد یک وابستگی شناختی به فرد دیگر است. رشد تعهد به زمان زیادی نیاز دارد، به کندی آغاز می‌شود و در صورت مثبت بودن رابطه با سرعتی بیش‌تر افزایش می‌یابد؛ اگر رابطه موفق نباشد تعهد از بین می‌رود. افراد تعهد خود را زمانی نشان می‌دهند که رابطه وارد مرحله پیشرفته‌تر شود (مثلاً از مرحله نامزدی وارد ازدواج شود)، یعنی زمانی که باید وفادار باشند یا رابطه را در سخت‌ترین شرایط ادامه دهند.

صمیمیت شامل به اشتراک‌گذارن احساسات و فراهم آوردن حمایت عاطفی است. صمیمیت معمولاً مستلزم سطوح بالاتر خودآشنایی و به اشتراک‌گذارن آن دسته از اطلاعات شخصی است که معمولاً به دلیل احساس خطر فاش نمی‌شوند. صمیمیت با افزایش نزدیکی به تدریج افزایش می‌یابد و با رشد رابطه عمیق‌تر می‌شود. افراد با جلب اعتماد یکدیگر و انتقادپذیری می‌توانند پشتوانه قوی عاطفی برای صمیمیت ایجاد کنند.

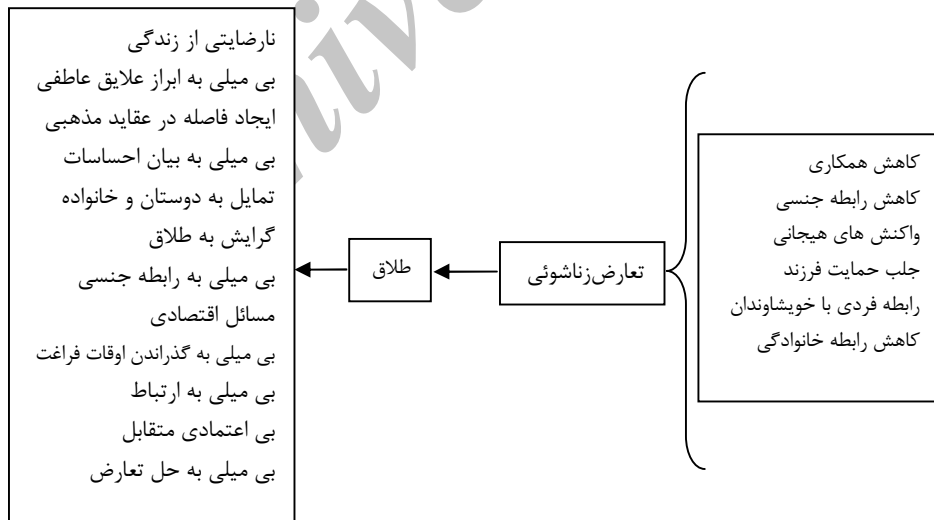
شور و اشتیاق جنسی معمولاً با ابراز محبتی که به برانگیختگی فیزیولوژیکی مربوط می‌شود، و هم‌چنین با تعاملات جنسی ابراز می‌شود. شور و اشتیاق جنسی به سرعت آشکار می‌شود و می‌تواند به سرعت نیز محو شود. شور جنسی مانند اعتیاد است و با پایان یافتن آن فرد ممکن است علائم کناره‌گیری مانند تحریک‌پذیری عصبی و افسردگی را احساس کند (اولسن و دفراین، ۲۰۰۶: ۲۴۷-۲۴۶).

سه مؤلفه عشق به طرق گوناگون با هم ترکیب می‌شوند و بر این اساس استرنبرگ هشت نوع رابطه را مشخص کرده‌است:

۱. رابطه غیرعشقی، که فاقد تعهد، صمیمیت و اشتیاق جنسی است.
 ۲. عشق تهی، که تنها شامل تعهد و فاقد صمیمیت و اشتیاق جنسی است.
 ۳. دوست داشتن، که تنها شامل صمیمیت، و فاقد تعهد و اشتیاق جنسی است.
 ۴. شیفتگی، که تنها شامل اشتیاق جنسی است، و فاقد تعهد و صمیمیت است.
 ۵. عشق رمانتیک، که شامل صمیمیت و اشتیاق جنسی، و فاقد تعهد است.
 ۶. عشق ابلهانه، که شامل تعهد و اشتیاق جنسی، و فاقد صمیمیت است.
 ۷. عشق مصاحبتی، که شامل تعهد و صمیمیت، و فاقد اشتیاق جنسی است.
 ۸. عشق کامل، که شامل تعهد، صمیمیت و اشتیاق جنسی است (استرنبرگ و بارنس، ۱۹۸۸، به نقل از اولسون و دفراين، ۲۰۰۶: ۲۴۸-۲۴۷).
- با در نظر گرفتن سه مؤلفه مثلث عشق استرنبرگ، از آنجا که طلاق عاطفی رابطه‌ای فاقد صمیمیت است، می‌توان دو نوع از هشت نوع رابطه تعریف شده استرنبرگ، یعنی عشق تهی و عشق ابلهانه را طلاق عاطفی خواند.

چارچوب نظری تحقیق

مدل تحلیلی



روش شناسی

طرح پژوهش

به‌طور کلی پژوهش حاضر از نوع طرح‌های پیمایشی توصیفی است. در درون این طرح، از طرح‌های همبستگی استفاده شده است.

فرضیه‌های تحقیق

فرضیه اصلی: بین تعارض‌های زناشویی و طلاق عاطفی رابطه وجود دارد.

- فرضیه ۱- بین تعارض زناشویی و طلاق عاطفی رابطه وجود دارد.
- فرضیه ۲- بین کاهش همکاری و طلاق عاطفی رابطه وجود دارد.
- فرضیه ۳- بین کاهش رابطه جنسی و طلاق عاطفی رابطه وجود دارد.
- فرضیه ۴- بین افزایش واکنش‌های هیجانی و طلاق عاطفی رابطه وجود دارد.
- فرضیه ۵- بین جلب حمایت فرزند و طلاق عاطفی رابطه وجود دارد.
- فرضیه ۶- بین رابطه فردی با خویشاوندان خود و طلاق عاطفی رابطه وجود دارد.
- فرضیه ۷- بین کاهش رابطه خانوادگی با خویشاوندان همسر و طلاق عاطفی رابطه وجود دارد.
- فرضیه ۸- بین جدا کردن امور مالی و طلاق عاطفی رابطه وجود دارد.

سؤال‌های پژوهش

سؤال اصلی

آیا بین ابعاد تعارض زناشویی و طلاق عاطفی در زنان مراجعه‌کننده به دادگاه‌های شرق تهران رابطه وجود دارد؟

سؤال‌های فرعی

- آیا بین کاهش همکاری و طلاق عاطفی در زنان مراجعه‌کننده به دادگاه‌های شرق تهران رابطه وجود دارد؟
- آیا بین کاهش رابطه جنسی و طلاق عاطفی در زنان مراجعه‌کننده به دادگاه‌های شرق تهران رابطه وجود دارد؟
- آیا بین واکنش‌های هیجانی و طلاق عاطفی در زنان مراجعه‌کننده به دادگاه‌های شرق تهران رابطه وجود دارد؟

- آیا بین جلب حمایت فرزند و طلاق عاطفی در زنان مراجعه کننده به دادگاه های شرق تهران رابطه وجود دارد؟

- آیا بین رابطه فردی با خویشاوندان خود و طلاق عاطفی در زنان مراجعه کننده به دادگاه های شرق تهران رابطه وجود دارد؟

- آیا بین کاهش رابطه خانوادگی با خویشاوندان همسر و طلاق عاطفی در زنان مراجعه کننده به دادگاه های شرق تهران رابطه وجود دارد؟

- آیا بین جدا کردن امور مالی و طلاق عاطفی در زنان مراجعه کننده به دادگاه های شرق تهران رابطه وجود دارد؟

جامعه آماری

جامعه آماری پژوهش شامل زنانی می شود که در سال ۱۳۹۱-۱۳۹۰ برای گرفتن طلاق به دادگاه های خانواده شهر تهران مراجعه کرده اند. $N = 820$

نمونه و روش انتخاب آن

نمونه آماری از بین زنان مراجعه کننده به دادگاه های خانواده در شرق تهران سال ۱۳۹۰ به صورت تصادفی ساده انتخاب شده است.

نمونه گیری تصادفی ساده نوعی نمونه گیری است که هر یک از اعضای جامعه مورد مطالعه برای انتخاب شدن شانس مساوی دارند. از این روش (مانی، ۱۹۶۷، به نقل از میرزایی، ۱۳۸۸، ص ۱۸۹) به صورت زیر استفاده شد.

$$n = \frac{N}{1 + N(e)^2}$$

در این فرمول N حجم جامعه و $(e)^2$ مجذور سطح اطمینان است. جامعه زنان مراجعه کننده در آن مقطع زمانی که (۱۳۹۰) پژوهشگر به دادگاه خانواده شرق تهران مراجعه کرد شامل ۸۲۰ زن بشود که با در نظر گرفتن سطح اطمینان ۵ درصد و جایگزین آن در فرمول مقادیر زیر بدست آمد:

$$n = \frac{820}{1 + 820(0/05)^2} = 172/63 \quad 173$$

یعنی طبق این فرمول حداقل به ۱۷۳ نفر نیاز داشتیم.

ابزار گردآوری اطلاعات و اعتبار و روایی ابزارها

پرسشنامه طلاق عاطفی

برای اندازه‌گیری طلاق عاطفی به دلیل نبودن ابزارهای از پیش استاندارد شده، از پرسشنامه محقق ساخته استفاده شد. گویه‌های مناسب برای این پرسشنامه از متون پژوهشی مربوط به طلاق، روابط زناشویی، بین فردی، خانوادگی، ارتباط با خانواده‌های اصلی زوجین، انتخاب و بر روی یک مقیاس ۵ درجه‌ای از خیلی کم تا خیلی زیاد درجه‌بندی شدند. حداقل نمره در این مقیاس ۶۸ و حداکثر ۳۴۰ است. نمرات بالاتر نشان‌دهنده گرایش بیشتر به طلاق عاطفی است. پایایی این آزمون با استفاده از روش آلفای کرونباخ ۰/۸۵۸ به دست آمد که شاخص مناسبی است. روایی (اعتبار) آزمون با بهره‌گیری از تحلیل عامل ۰/۶۲ محاسبه شد. یعنی این آزمون ۶۲ درصد واریانس کل طلاق عاطفی را تبیین می‌کند. مقدار آزمون کروییت *KMO* نیز حاکی از مناسب بودن داده‌ها برای تحلیل عامل بود. با این حال برای پژوهش‌های بیشتر نیاز به اجراهای بیشتری دارد. همچنین این آزمون معتبر تعارض‌های زناشویی دارای روایی ملاک در سطح آلفای ۰/۰۱ است.

پرسشنامه تعارضات زناشویی

برای تشخیص و ارزیابی تعارضات زوجین از پرسشنامه تعارضات زناشویی استفاده شد. «پرسشنامه تعارضات زناشویی» یک ابزار ۴۲ سؤالی است که برای سنجیدن تعارض‌های زن و شوهری ساخته شده و برای درجه‌بندی آن از مقیاس پنج درجه‌ای لیکرت استفاده شده است که عبارتند از همیشه، اکثراً، گاهی، گاهی اوقات، به ندرت و هرگز. این پرسشنامه هفت بعد از تعارضات زناشویی را می‌سنجد که عبارتند از: کاهش همکاری، کاهش رابطه جنسی، افزایش واکنش‌های هیجانی، افزایش جلب حمایت فرزند(ان)، افزایش رابطه فردی با خویشاوندان خود، کاهش رابطه خانوادگی با خویشاوندان همسر و دوستان، جدا کردن امور مالی از یکدیگر. پرسشنامه حاضر را براتی و ثنایی (۱۳۷۵) برای جمعیت ایرانی هنجاریابی کرده‌اند. اعتبار: آلفای کرونباخ برای کل پرسشنامه برابر ۰/۵۳ و برای خرده مقیاس آن از این قرار است:

کاهش همکاری ۰/۳۰، کاهش رابطه جنسی ۰/۵۰، افزایش واکنش های هیجانی ۰/۷۳، افزایش جلب حمایت فرزند ۰/۶۰، افزایش رابطه فردی با خویشاوندان خود ۰/۶۴، کاهش رابطه خانوادگی با خویشاوندان همسر و دوستان ۰/۶۴، جداکردن امور مالی از یکدیگر ۰/۵۱.

روایی: «پرسشنامه تعارضات زناشویی» از روایی محتوایی خوبی برخوردار است. از طرف دیگر، چون این آزمون روایی مناسبی دارد، وجود همبستگی بالا بین طلاق عاطفی و تعارض زناشویی حاکی از روایی ملاک است.

روش های تجزیه و تحلیل داده ها و آمارها

داده های جمع آوری شده با استفاده از روش های توصیفی (گرایش مرکزی، پراکندگی و نمودار و استنباطی ضریب همبستگی پیرسون، تحلیل واریانس عاملی و آزمون t مستقل تحلیل شد. انتخاب روش های فوق به دلیل ماهیت کمی داده های جمع آوری شده است. از طرف دیگر، در مورد فرضیه هایی که دال بر تفاوت بودند و مقیاس فاصله ای داشتند تحلیل واریانس و آزمون t مستقل و در مورد فرضیه های رابطه از ضریب همبستگی پیرسون استفاده شد. تمام تحلیل ها با استفاده از نرم افزار SPSS اجرا شده است.

آزمون فرضیه ها

فرضیه های تعارض زناشویی

متغیرها	شاخص ها	تعداد	ضریب همبستگی	درجه آزادی	معناداری	ضریب تعیین
تعارض زناشویی		۱۷۱	۰/۳۱۶	۱۶۹	$P < ۰/۰۰۱$	۹/۹۹
کاهش همکاری		۱۷۱	۰/۲۵۷	۱۶۹	$P < ۰/۰۰۱$	۶/۶۰
کاهش رابطه جنسی		۱۷۱	۰/۴۱۹	۱۶۹	$P < ۰/۰۰۱$	۱۷/۵۷
افزایش واکنش های هیجانی		۱۷۱	۰/۴۸۰	۱۶۹	$P < ۰/۰۰۱$	۲۳/۰۴
جلب حمایت فرزند		۱۷۱	۰/۲۳۱	۱۶۹	$P < ۰/۰۰۱$	۵/۳۳
رابطه فردی با خویشاوندان خود		۱۷۱	۰/۲۴۱	۱۶۹	$P < ۰/۰۰۱$	۵/۸۱
کاهش رابطه خانوادگی با خویشاوندان همسر		۱۷۱	۰/۲۲۰	۱۶۹	$P < ۰/۰۰۱$	۴/۸۴
جدا کردن امور مالی		۱۷۱	۰/۳۷۸	۱۶۹	$P < ۰/۰۰۱$	۱۴/۲۹

یافته‌ها

یافته‌های پژوهش حاضر مطابق با فرضیه‌های مطرح شده به شرح زیر هستند:

فرضیه‌های تعارض زناشویی

فرضیه ۱: بین تعارض زناشویی و طلاق عاطفی رابطه معناداری وجود دارد.

فرضیه ۲: بین کاهش همکاری و طلاق عاطفی رابطه معناداری وجود دارد.

فرضیه ۳: بین کاهش رابطه جنسی و طلاق عاطفی رابطه معناداری وجود دارد.

فرضیه ۴: بین افزایش واکنش‌های هیجانی و طلاق عاطفی رابطه معناداری وجود دارد.

فرضیه ۵: بین جلب حمایت فرزند و طلاق عاطفی رابطه معناداری وجود دارد.

فرضیه ۶: بین رابطه فردی با خویشاوندان خود و طلاق عاطفی رابطه معناداری وجود دارد.

فرضیه ۷: بین کاهش رابطه خانوادگی با خویشاوندان همسر و طلاق عاطفی رابطه معناداری وجود دارد.

فرضیه ۸: بین جدا کردن امور مالی و طلاق عاطفی رابطه معناداری وجود دارد.

بحث و نتیجه گیری

نتایج بررسی و مقایسه تعارض‌های زناشویی با طلاق عاطفی حاکی از این است که: تعارض‌های زناشویی و تمام ابعاد آن با طلاق عاطفی ارتباط مثبت معنادار بالایی دارند. تعارض زناشویی کلی ۹۰۹۹ درصد؛ کاهش همکاری ۶۰۶۰ درصد؛ کاهش رابطه جنسی ۱۷۰۵۶ درصد؛ افزایش واکنش‌های هیجانی ۲۳ درصد؛ جلب حمایت فرزند ۵۰۳۳ درصد؛ رابطه فردی با خویشاوندان خود ۵۰۸۰ درصد؛ کاهش رابطه خانوادگی با خویشاوندان همسر ۴۰۸۴ درصد و جدا کردن امور مالی ۱۴۰۲۹ درصد طلاق عاطفی را پیش بینی می‌کنند. همان‌طور که مشخص است بیشترین سهم به ترتیب اولویت شامل افزایش واکنش‌های هیجانی، کاهش رابطه جنسی، جدا کردن امور مالی، کاهش همکاری، رابطه فردی با خویشاوندان خود، جلب حمایت فرزند و کاهش رابطه خانوادگی با خویشاوندان همسر است. پژوهش پگی (۱۹۹۵) به نقل از آقامحمدیان، (۱۳۷۸) بر روی ۵۳۲ زوج در حال طلاق نشان داد زوج‌هایی که در حل مسائل زناشویی شکست خورده‌اند از مشکلات روان‌شناختی و عاطفی شدیدی رنج می‌برند و سریع‌تر طلاق می‌گیرند. یکی از عوامل ایجاد کننده طلاق عاطفی در رابطه زناشویی تعارضات است. که در واقع نوعی کشمکش بر سر تصاحب پایگاه‌ها و منابع قدرت است و با حذف امتیازات دیگری و افزایش

امتیازات خود بروز می‌کند. بدیهی است طرفین نزاع برآنند که به حریف خود آسیب برسانند و تاکتیک‌های او را خنثی کنند و بالاخره او را از صحنه بیرون کنند. (براتی، ۱۳۷۵: ۴۲).

فرجاد (۱۳۷۲) رابطه جنسی ضعیف و ناراضیتی از آن و علاقه مند نبودن زن و شوهر به یکدیگر را از عوامل غیر دموگرافیک مؤثر در طلاق ذکر می‌کند. تمام این عوامل شامل تعارض‌های زناشویی و مؤثر در طلاق عاطفی محسوب می‌شوند و از یافته پژوهش حاضر حمایت می‌کنند.

طبق نظریه سه وجهی عشق استنبرگ، تعهد در جامعه سنتی می‌تواند یک رابطه زناشویی را بدون صمیمیت و عشق تداوم بخشد. یعنی زن و شوهر صرفاً به دلیل تعهد حقوقی تا حدی همدیگر را تحمل می‌کنند. هر چند در انتها این رابطه تحت شرایط خاصی می‌تواند منجر به طلاق حقوقی شود.

مقایسه عوامل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی در پیش‌بینی طلاق در گروه زنان که شرایط متفاوت دارند نشان می‌دهد، مجموعه شرایطی که باعث می‌شود تعدادی از زنان برای طلاق حقوقی به دادگاه مراجعه کنند بیش‌تر جنبه تعارض زناشویی دارد تا جنبه جامعه‌شناختی، کسانی که دچار طلاق عاطفی هستند یعنی واقعاً مشکل دارند، اما تعارض آنها به نقطه جوش نزدیک نشده است تا برای طلاق گرفتن به دادگاه مراجعه کنند.

پیشنهادات پژوهش

برای اجرای پژوهش‌های کارآمدتر در آینده، پیشنهادهای زیر مطرح می‌شوند:

- ۱- مطالعه تأثیر فرهنگ بر طلاق عاطفی
- ۲- تکرار پژوهش برای رسیدن به یافته‌های پایدار
- ۳- اجرای مطالعه در میان نمونه‌های عادی

پیشنهاد های کاربردی

بیشتر اوقات ما روابط خود را با ابراز عشق به طرف مقابل و امیدواری زیاد آغاز می‌کنیم. با وجود این به تدریج عشق و محبت کاهش می‌یابد یا احساس خوب به همدیگر از دست می‌رود یا بی‌احساس در کنار هم زندگی می‌کنیم، چون راه دیگری نداریم و نمی‌خواهیم به این روابط پایان دهیم. نیازهای جسمانی، عاطفی، ذهنی و روانی که باید ارضاء و برطرف شوند، نوع

بشر را به گونه‌ای غیرقابل باور به صورت موجوداتی پیچیده درآورده است. سرکوبی و برطرف نشدن نیازها در طولانی مدت در زندگی مشترک موجب شکست و منزوی شدن فرد و نوعی جدایی احساسی و روانی از همسر می‌گردد و آسیب‌های فراوان فردی و خانوادگی را به دنبال دارد. بنابراین برای جلوگیری از آسیب‌ها و حل تعارض و مشکلات زناشویی پیشنهادات زیر مطرح می‌گردد.

برای جلوگیری از تعارض‌های طولانی مدت و مخرب باید زوجین به نکته‌های زیر توجه داشته باشد:

۱. ارزش قائل شدن برای خود و نیازهای اساسی خویش به جای سرکوبی نیازها و عواطف و احساسات در زندگی مشترک.
۲. شناخت تفاوت‌های همدیگر و اهمیت دادن به این تفاوت‌ها و تلاش برای رسیدن به وحدت در عین تفاوت‌ها. زوج‌ها نباید انتظار داشته باشند که رفتارها و تمام کردارهایشان با هم یکی و مشابه باشند.
۳. تلاش برای ایجاد یک رابطه موفق زناشویی از طریق توجه کردن به ارتباط هدفمند، درک درست، خودداری از داوری و داشتن احساس مسئولیت در مقابل همدیگر.
۴. دادن اطمینان کلامی و عملی و حمایت احساسی و عاطفی از همدیگر از طریق مراقبت، شناخت، احترام، ستایش و مقبولیت و اعتماد.
۵. جلوگیری از وابستگی غیر معمولی (در زوجه) یا فاصله گرفتن‌های طولانی مدت (مرد) و تلاش برای رسیدن به تعادل همه جانبه‌ای که در آن همه جنبه‌های فردی و شخصیتی و اجتماعی زوجین به رشد و تعالی برسد.
۶. تلاش برای رسیدن به عشق و سازگاری از طریق به زبان آوردن و بیان کردن نیازهای اساسی خود بدون بحث و درگیری و در محیطی آرام نه سرکوبی نیاز خود و منزوی شدن. بیان کردن احساس‌های واقعی خود به همدیگر و علت علاقه‌مندی به طرف مقابل.
۷. استفاده از زبان بدن و توجه به موقع و صحیح به این علائم بدنی برای روابط بهتر و عاشقانه‌تر و استفاده از این علائم در محیط زندگی زناشویی نو در محیط‌های دیگر.
۸. استفاده از شیوه‌های ارتباطی جاذب و ایجاد مرزهای درست و عادلانه در روابط زوجین برای جلوگیری از خودرأیی‌ها و خودخواهی‌ها و مردسالاری.

۹. پرهیز از چشم‌چرانی و نگاه‌های معناداری که باعث احساس ناامنی زن می‌گردد و تحسین و تمجید و قدردانی و توجه گفتاری و کلامی در همه شرایط از همسر.
۱۰. خلاقیت و نوآوری، ابتکار و تنوع برای ایجاد عشق بیش‌تر و جلوگیری از روابط سرد و منفعل جنسی و تحمیلی و بدون توجه به خواست و میل همسر.
۱۱. تلاش برای رشد همه جانبه رفتاری و شخصیتی و اجتماعی و جلوگیری از وابستگی بیش از اندازه به همسر، تا به دلیل رشد ضعیف برخی جنبه های وجودی‌تان مورد ظلم و اجحاف همسر قرار نگیرید.

منابع

فارسی

- ساروخانی، ب. (۱۳۷۲). جامعه شناسی ارتباطات. انتشارات اطلاعات.
- شیخی، م. ت. (۱۳۷۹). توسعه اقتصادی اجتماعی طلاق. تهران: دانشگاه تهران.
- فرجاد، م. ح. (۱۳۷۲). آسیب‌شناسی اجتماعی، خانواده و طلاق، تهران: انتشارات منصوری.
- مرتن، ر. مشکلات اجتماعی و نظریه‌های جامعه‌شناختی، ترجمه نوین تولایی، انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۷۶، صص ۲۶ و ۲۵-۳۳.
- میرعماد، ف. (۱۳۷۹). علل کامیابی‌ها و ناکامی‌ها در ازدواج. روزنامه همشهری (۱۳۷۹/۷/۱۲).
- مساواتی، م. (۱۳۷۴). آسیب‌شناسی اجتماعی ایران. جامعه شناسی انحرافات. تبریز: انتشارات نوبل، صابری، محمدجواد، روزنامه مردم سالاری.
- براتی، ط. (۱۳۷۵). تأثیر تعارضات زناشویی بر روابط متقابل زن و شوهر، پایان‌نامه ارشد رشته مشاور، دانشگاه آزاد واحد رودهن.
- بیران، پ. (۱۳۶۴). عوامل مؤثر بر طلاق و آثار آن در شهر تهران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد مددکاری اجتماعی. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- چلبی، م. (۱۳۷۵). جامعه شناسی نظم، تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی، تهران: انتشارات نی.
- الطافی، ن. (۱۳۸۰). بررسی عوامل مؤثر بر طلاق زنان جوان، شیراز: دانشگاه شیراز.

انگلیسی

- Udry. R. (1971). *Social control of marriage*. New York. P. 456.

Archive of SID